

از کوه سیلخزو تا کوه بیکنی: جغرافیای تاریخی سرزمین ماد در دوره آشور نو

سعیدی سعیدیان*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

بهمن فیروزمندی شیره‌جین

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

(از ص ۷۱ تا ۸۹)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۰۳/۰۱؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۵/۱۰/۱۹

چکیده

مسئله جغرافیای تاریخی سرزمین مادها در زمان ذکر نخستین آنها، یعنی در دوره آشور نو همواره بحث‌برانگیز بوده است. مادشناسان و آشورشناسان متقدم با توجه به حدود جغرافیایی این سرزمین در دوره‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی، قلمرو مادها در دوره آشور نو را از کوهستان‌های زاگرس مرکزی تا مرکز فلات ایران دانسته‌اند اما از دهه هفتاد میلادی، رویکردی جدید و کمینه‌گرا نسبت به جغرافیای تاریخی زاگرس در دوره آشور نو ظهور یافت که قلمرو سرزمین‌های زاگرسی مذکور در متون آشوری را بسیار محدود تصور کرده و رشته‌کوه الوند را آخرین نقطه نفوذ آشوریان در شرق و فلات ایران می‌دانست و در نتیجه سرزمین ماد را نیز محدود به غرب الوند می‌نمود. در مقاله حاضر به بررسی صحت و سقم این دو عقیده متضاد خواهیم پرداخت و همچنین سعی خواهیم نمود مرزهای کشور ماد در دوره آشور نو را مشخص نموده و شهرها و سرزمین‌های اصلی آن را مکان‌یابی نماییم.

واژه‌های کلیدی: سرزمین ماد، متون آشوری، بیکنی، دماوند، الوند

* رایانامه نویسنده مقاله: Saedi.saedyan@gmail.com

۱. مقدمه

در نیمه اول هزاره نخست پ.م و دوره آشور نو، در کوهستان‌های زاگرس و مناطق مرکزی فلات ایران شاهک‌نشین‌ها و خان‌سالارهای متعددی وجود داشت که پادشاهان آشوری در لشکرکشی‌های خود به این مناطق از آنها باج و خراج می‌ستاندند و گاه با آنها بر ضد دشمنان خویش، به‌ویژه پادشاهی‌های اورارتو و عیلام، متحد می‌شدند. گزارش لشکرکشی آشوریان، مهم‌ترین منبعی است که برای بازسازی ساختارهای سیاسی-اجتماعی و همچنین جغرافیای تاریخی این شاهک‌نشین‌ها و دولت‌های کوچک و بزرگ در اختیار داریم. یکی از مهم‌ترین این سرزمین‌ها، «ماد» بود که پادشاهان دوره آشور نو طی قرون نهم تا هفتم پ.م از ایشان در کتیبه‌های خود با نام‌هایی چون *Amadāya* / مادایه / *Mādāia*، *Amada* / آمد / *Mata* و به‌ویژه *Mada* / مد یاد کرده‌اند. تعیین محدوده قلمرو مادها در دوره آشور نو، یعنی پیش از پیدایش حکومت متحد ماد، کاری است دشوار و مانند بسیاری از سرزمین‌های شرقی که در فاصله نسبتاً زیادی از قلب امپراتوری آشور قرار گرفته بودند، مکان‌یابی این سرزمین نیز همواره محل اختلاف بوده است. می‌دانیم که در دوره‌های متأخرتر، مناطق مرکزی فلات ایران جزو قلمرو ماد بوده است، در واقع از آنجاکه در کتیبه‌های هخامنشی، ری (رگا) جزو قلمرو مادها به‌شمار آمده (Kent 1953: 122, DB 2.71f: 124, DB 3.2f) و جغرافیدانان یونانی و رومی نیز مرز شرقی قلمرو مادها را «در بند کاسپی / *Portacaspiæ*» (احتمالاً در حوالی گرمسار و قومش و ایوانکی کنونی) دانسته‌اند (برای منبع‌شناسی کامل این نام نک: Hansman 1990: 61-62)، تقریباً غالب پژوهشگران این حوزه تا پیش از دهه هفتاد میلادی بر این عقیده بودند که ماد دوره آشور نو نیز محدوده وسیعی از کوه‌های زاگرس تا البرز را شامل می‌شده است و کوه بیکنی را که در منابع آشوری به‌عنوان شرقی‌ترین نقطه نفوذ لشکریان آشور و مرز شرقی سرزمین مادها معرفی شده، با کوه دماوند کنونی تطبیق داده‌اند (Billerbeck 1898: 93; Streck 1900: 369; Eilers 1954: 309; Young 1967: 13, n. 12). ۱۳۶۵: ۱۱۳؛ دیاکونوف ۱۳۷۱: ۱۸؛ علی‌یف ۱۳۸۸: ۳۴۵؛ کالیکان ۱۳۸۷: ۵۰؛ گیرشمن ۱۳۶۸: ۸۷). اما در اوایل دهه هفتاد میلادی لوئیس لوین در مقاله مشهور خود با عنوان «جغرافیای تاریخی زاگرس در دوره آشور نو» که مأخوذ از رساله دکتری وی بود، با اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرا، تمامی سرزمین‌های زاگرسی مذکور در کتیبه‌های آشوری را در غرب کوه الوند مکان‌یابی نمود و کوه بیکنی را با کوه الوند در نزدیکی همدان تطبیق داد. به نظر لوین آشوریان هیچ‌گاه نتوانستند از الوند عبور کنند و هرگز وارد نواحی آن‌سوی الوند و به‌ویژه مرکز فلات ایران نشدند (Levine 1974: 118-19). پس از انتشار مقاله لوین، این نظریه در دهه‌های ۷۰، ۸۰ و ۹۰ میلادی مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفت و عقیده پیشین مبنی بر مطابقت بیکنی با دماوند مردود شمرده شد (به‌عنوان مثال ن.ک: Brown 1979: 19-21; 1986: 116 and 1988: 84; Genito 1986: 63; Muscarella 1987: 109, n. 3 and 1994: 57-58; Young 1988: 13, n. 31). البته بعدها بر این مکان‌یابی لوین انتقادات شدیدی صورت گرفت (برای مثال ن.ک: Reade 1995: 38; Medvedskaya 1992: 75-78; 2002: 45-46). در مقاله حاضر بر آنیم تا ضمن بررسی عقاید لوین و سنجش درستی یا نادرستی آن، قلمرو وسیع سرزمین مادها را بر اساس آنچه کتیبه‌های آشوری در اختیار ما نهاده‌اند، مشخص نموده و همچنین مهم‌ترین جای‌نام‌های مادی مذکور در این کتیبه‌ها را مکان‌یابی نماییم.

۲. قلمرو ماد در دوره آشور نو

همان‌طور که پیش‌تر ذکر کردیم، جایابی سرزمین‌هایی که در فاصله دوری از مرکز امپراتوری آشور و به‌ویژه در شرق آن قرار گرفته‌اند، نسبت به مکان‌یابی شاهک‌نشین‌های غرب ایران که به ایالت‌های آشوری نزدیک بودند، به‌مراتب دشوارتر است. برای مکان‌یابی سرزمین‌ها و جای‌نام‌های شرقی مجبوریم موقعیت آنها را نسبت به ایالت‌های غربی بسنجیم. ماد نیز جزو سرزمین‌های دوردست واقع در شرق آشور به‌شمار می‌آمده و برای تعیین محدوده مکانی آن ابتدا باید همسایگان غربی آن را مشخص سازیم. بر اساس منابع موجود این کار تا حدودی میسر است. متون متعددی از دوران سلطنت شلمنصر سوم (۸۲۴-۸۵۸ ق.م)، شمشی-آدد پنجم (۸۱۱-۸۲۳ ق.م)، آدد-نیرری سوم (۷۸۳-۸۱۰ ق.م)، تیگلت-پیلسر سوم (۷۲۷-۷۴۴ ق.م)، سار گن دوم (۷۰۵-۷۲۱ ق.م)، سناخریب (۶۸۱-۷۰۴ ق.م) و اسرحدون (۶۶۹-۶۸۰ ق.م) باقی‌مانده است که حاوی اطلاعات جغرافیایی درباره غرب ایران بوده و همسایگان مادها را بر طبق آن‌ها می‌توان مشخص نمود. بر اساس این متون مادها در جنوب غرب با پادشاهی آلیپی / Ellipi (ARAB II: ii 23; 99; 183)، در غرب با خَرخار / Harhār و کیشسیم / RIMA 3,) Gizilbunda / Levine 1972: 41, ii 46 و ARAB II: ii 79; 92) و همچنین گیزیل‌بوند / (Levine 1974: 118-19; Brown 1979: 19-20; Medvedskaya 1999: 53-60 and 2002: 48-9) واقع بوده است (برای قلمرو مانا نک: ملازاده ۱۳۸۸: ۴۹-۵۳). کوه بیکنی نیز در ادبیات آشوریان مرزهای شرقی ماد را مشخص می‌کرده است (RINAP 1, 47, obv. 1-4 and 52, 1-4; ARAB II: ii 82; 96; 97; 50) (برای توضیحات بیشتر در رابطه با سرزمین‌های هم‌جوار ماد نک: Levine 1974: 118-19; Brown 1979: 19-20; Medvedskaya 1999: 53-60 and 2002: 48-9)؛ و همچنین ملازاده و دهکردی ۱۳۹۲: ۱۵۱-۱۵۸).

قلمرو مانا و آلیپی نسبت به دیگر جای‌نام‌های مذکور شناخته‌شده‌تر است. مانا همچون قدرتمندترین پادشاهی غرب ایران در دوره آشور نو، منطقه وسیعی در جنوب و جنوب شرق و شرق دریاچه ارومیه و نیمه شمالی استان کردستان کنونی را شامل می‌شده است (برای توضیحات کامل‌تر نک: Levine 1974: 113-15؛ ملازاده ۱۳۸۸: ۴۹-۵۱). آلیپی را می‌توان پس از مانا دومین پادشاهی قدرتمند زاگرس در دوره آشور نو دانست و به لطف اشارات متعددی که بدان رفته است، جایابی نسبتاً دقیق آن امکان‌پذیر گشته است. آلیپی مناطق شمالی لرستان کنونی را دربر می‌گرفته است (Levine 1974: 104-6; Medvedskaya 1999). مدودسکایا با استدلال‌هایی دقیق و مستند، الیپی را در پیش‌کوه لرستان مکان‌یابی نموده و مرزهای آن را از شرق به غرب، کوه گرین در شمال استان لرستان کنونی تا نواحی مرزی ایران و عراق می‌داند (Ibid: 63). تعیین گستره مکانی ایالت‌های هم‌جوار کیشسیم و خَرخار اندکی مشکل‌تر است. گزارش ششمین لشکرکشی سارگن در سال ۷۱۶ که بر روی استل نجف‌آباد و همچنین سالنامه وی ثبت شده است نشان می‌دهد که کیشسیم در شمال خَرخار قرار گرفته است (Levine 1972: 39-41, ii 36-45; ARAB II: ii 10-11 and 56-57). در گزارش همین لشکرکشی و همچنین کتیبه‌ای از شلمنصر سوم اشاره شده که هردوی این سرزمین‌ها در شرق ایالت پرسوا / Parsua واقع شده‌اند (RIMA 3, A.0.102.14; Levine 1972: 39). پرسوا را از آغاز مطالعات آشورشناسی و مادشناسی تا دهه هفتاد میلادی غالباً در جنوب دریاچه ارومیه جایابی می‌نمودند اما امروزه می‌دانیم که جایابی پیشین اشتباه بوده و درواقع پرسوا ایالتی بوده در شمال دشت ماهیدشت، به عبارت دقیق‌تر شمال استان کرمانشاه و جنوب استان کردستان کنونی (Levine 1974: 107-112; Reade 1995; Radner 2003: 127; Medvedskaya 1999: 61; Parpola and Porter 2001: 11؛ ملازاده

۱۳۹۱ الف). سرنخ دیگری نیز برای جایابی کیشسیم و خرخار وجود دارد؛ یکی از کتیبه‌های سناخریب به این مطلب اشاره می‌کند که منطقه بیت-برو/ Bit-Barru که پیش‌تر متعلق به پادشاهی نیمه‌مستقل آلیپی بوده به ایالت آشوری خرخار الحاق شده است (RINAP 3/1, 4: 28-30)، این کتیبه نشان می‌دهد که خرخار در سمت جنوب با آلیپی مرز مشترک داشته است. بدین ترتیب و با توجه به موقعیت پرسوا و آلیپی، کیشسیم و خرخار باید در شرق استان همدان کنونی و غرب استان کرمانشاه قرار گرفته باشند. در اینجا استل نجف‌آباد برای تعیین دقیق‌تر این مکان‌ها قابل‌استفاده است. در این استل که در روستای نجف‌آباد شهرستان اسدآباد (بین اسدآباد همدان و کنگاور کرمانشاه) پیدا شده (Levine 1972: 25)، محل برافراشتن استل، کیشسیم ذکر شده است (Reade 1995: 39; Gopnik 2011: 295). یعنی این استل در ایالت کیشسیم برافراشته شده است. بر این اساس می‌توان منطقه بین شهرستان‌های کنگاور و اسدآباد را در غرب الوند به‌عنوان مکان کیشسیم پیشنهاد نمود. با توجه به این جایابی می‌توان مجموعه بناهای طبقه دوم تپه گودین کنگاور را به ایالت کیشسیم نسبت داد. البته رادنر بدون آنکه مدرک قابل‌توجهی ارائه نماید و تنها با بررسی عکس‌های هوایی، خود تپه نجف‌آباد را مکان شهر کیشسیم دانسته است (Radner 2013: 445) و این درحالی‌است که لوین به‌وضوح از پیدا نشدن آثار باستان‌شناختی بر روی این تپه سخن گفته است (Levine 1972: 25-26). در مورد خرخار نیز پیش‌تر ذکر کردیم که این ایالت در جنوب کیشسیم و شمال آلیپی واقع شده است، بنابراین نهاوند اولین گزینه‌ای است که می‌توان برای مکان‌یابی خرخار پیشنهاد نمود، چراکه این منطقه دقیقاً در جنوب خط کنگاور-اسدآباد (کیشسیم) و شمال لرستان (آلیپی) قرار گرفته است. هرتسفلد و جولین رید نیز پیش‌تر مکان‌یابی خرخار در نهاوند را پیشنهاد کرده بودند (Herzfeld 1968: 32; Reade 1978: 140؛ همچنین ن.ک: Radner 2013: 446). مدارک باستان‌شناختی به‌دست‌آمده از تپه گیان نهاوند نیز این جای‌یابی را تأیید می‌کنند (در این باره ن.ک: Reade 1995: 40). در باره گستره ایالت خرخار و اینکه آیا ملایر نیز می‌توانسته جزو قلمرو آن باشد، در ادامه مقاله و در بخش مربوط به زکروتی بیشتر بحث خواهد شد. آخرین همسایه ماد که باید به جایابی آن پردازیم سرزمین گیزیل‌بوند است. گزارش سومین لشکرکشی شمشی-آدد پنجم (RIMA 3, A.0.103.1 ii 34b-iii 36) و همچنین شرح هشتمین لشکرکشی مشهور سارگن در سال ۷۱۴ پ.م (ARAB II: ii 149) و مایر ۱۳۸۸: ۲۲، بند ۶۵-۶۶) نشان می‌دهند که گیزیل‌بوند بین سرزمین‌های ماد و مانا قرار گرفته است. سارگن در گزارش مفصل هشتمین لشکرکشی خود و در انتهای سخنانش در باره گیزیل‌بوندایی‌ها می‌گوید که اداره سرزمین ایشان را به دست مقامات ایالت پرسوا سپرده است (همان: ۲۴، بند ۷۲-۷۳)، یعنی به‌نوعی گیزیل‌بوند را به پرسوا الحاق نموده که این خود نشان از هم‌جواری این دو سرزمین دارد. با توجه به موقعیت نسبتاً مشخص مانا در شمال استان کردستان و پرسوا در شمال استان کرمانشاه می‌توان گیزیل‌بوند را در جنوب استان کردستان به سمت شمال غرب استان همدان جایابی نمود (در موضوع گیزیل‌بوند همچنین ن.ک: Radner 2013: 124).

بدین ترتیب و با توجه به جایابی‌های پیش‌گفته، اکنون می‌توان مرز غربی و جنوب غربی سرزمین مادها را مشخص نمود. نواحی کردستان، لرستان و غرب همدان توسط سرزمین‌های مانا، آلیپی، گیزیل‌بوند، خرخار و کیشسیم اشغال شده بود، در نتیجه تنها جایی که برای مادها باقی می‌ماند و می‌توانیم آن را به‌عنوان مرز غربی ماد پیشنهاد کنیم، نواحی شرقی همدان و به‌ویژه شرق کوه الوند است. به نظر می‌رسد که مناطق شرقی کوه الوند، شهر همدان کنونی و دشت ملایر مرز غربی سرزمین ماد را تشکیل می‌داده‌اند. با مشخص شدن نواحی

مرزی ماد در غرب اکنون می‌توانیم به مکان‌یابی جای‌نام‌هایی بپردازیم که در کتیبه‌های آشوری از آنها به‌عنوان شهرها یا سرزمین‌های مادی یاد شده است.

۳. مرزهای غربی ماد: زکروتی، بئیت-ایلی و سگبیت

۳-۱. زکروتی / Zakruti: زکروتی یکی از معدود شهرهای مادی است که می‌توان آن را مکان‌یابی نمود. نام زکروتی تنها در کتیبه‌های تیگلت-پیلسر سوم و سارگن دوم به میان آمده است. دو عدد از الواح گلی تیگلت-پیلسر که از کلخو پیدا شده و حاوی گزارش بخشی از اتفاقات لشکرکشی سال ۷۳۷ پ.م او هستند، به‌صراحت ذکر می‌کنند که زکروتی به سرزمین مادها تعلق داشته است (RINAP 1, 17: 5-7 and 39: 17-20a). کتیبه‌های تیگلت-پیلسر اطلاعات دقیق‌تری ارائه نمی‌دهند اما شرح ششمین لشکرکشی سارگن در استل نجف‌آباد در مکان‌یابی زکروتی بسیار مفید واقع شده است. در این گزارش آمده که سارگن پس از ورود به خرخار به سمت سرزمین‌های شرقی حرکت می‌کند و زکروتی اولین شهری است که پس از خرخار وارد می‌شود. «من از خرخار رهسپار شدم، از رودخانه... عبور کردم، وارد زکروتی شدم...» (Levine 1972: 41, ii). این متن نشان می‌دهد که زکروتی بلافاصله در شرق خرخار واقع بوده است. بنابراین می‌توان همچون گرانوفسکی (Grantovsky 1970: 110) به نقل از (Medvedskaya 1992: 79) زکروتی را خط مرزی ماد در جانب غرب یا جنوب غرب دانست. برای جایابی مطمئن‌تر زکروتی باید به گسترش قلمرو ایالت خرخار در سمت شرق نیز توجه کنیم. در بخش پیشین، نهادند و نواحی اطراف آن را برای خرخار پیشنهاد نمودیم اما مشخص‌نمودن گستردگی خرخار به سمت شرق و شمال یا عدم شمول دشت ملایر در قلمرو آن بر اساس مدارک تاریخی موجود بسیار دشوار است و نمی‌توانیم با قطعیت دشت ملایر را از خرخار جدا کنیم یا بدان بیافزاییم. در اینجا و با توجه به کمبود متون مکتوب، شاید بررسی یافته‌های باستان‌شناختی مفید واقع شود. درواقع از آنجا که خرخار ایالتی آشوری بوده و سارگن قلعه آن را چندین بار مستحکم نموده است، پس در صورت شمول ملایر در قلمرو خرخار، غیرمنطقی نخواهد بود که آثار و شواهد باستان‌شناختی مربوط به حضور آشوریان را در دشت ملایر جستجو کنیم. برخلاف تپه گیان نهادند، بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی در دشت ملایر حضور آشوریان را چندان تأیید نمی‌کنند. جدا از یک آویز مفرغی به شکل کله پوزو (Curtis 1984: no. 296, pl. XIII and 2005: 234) مدرک و داده آشوری دیگری نه در نوشی‌جان (Stronach and Roaf 2007) و نه در گونسپان پاتپه ملایر (ناصری و ملک‌زاده ۱۳۹۱) یافت نشده است. برعکس، کشف یک آتشگاه نسبتاً بزرگ و سربسته در نوشی‌جان گواه حضور فرهنگی ایرانی در این منطقه است. همچنین بگبرنه/Bagbar^{at}na حاکم زکروتی که در هشتمین لشکرکشی سارگن، به پادشاه آشوری خراج پرداخت می‌کند (و تنها شخصی است که از زکروتی می‌شناسیم) نیز نامی ایرانی دارد (Zadok 2001: 126). این مدارک هرچند مدارکی بسیار محکم برای مادی‌خواندن دشت ملایر نیست، ولی این گمان را تقویت می‌کند که در این منطقه آشوریان حضوری پررنگ نداشتند و نتوانستند آنجا را همچون خرخار (نهادند) جزو ایالت‌های خود سازند. بنابراین و با توجه به اینکه دشت ملایر هم‌جوار با منطقه نهادند (ایالت خرخار آشوریان) است، می‌توان آن را مرز غربی سرزمین مادها دانست و زکروتی را در دشت ملایر جایابی نمود. بسیار محتمل است که سازه‌های معماری بزرگ نوشی‌جان تپه، گونسپان پاتپه و دیگر محوطه‌های کوچک و بزرگ عصر آهن ۳ را که به تعداد

زیاد در دشت ملایر شناسایی شده‌اند (Howell 1979) قلاع زکروتی و دیگر شهرها و سرزمین‌هایی دانست که در استل نجف‌آباد بلافاصله پس از خرخار ذکر شده‌اند، از جمله کوربلی، شپرد، بیگلی، سیکریس، بیت-اوارگی و حتی بئیت-ایلی که نام آن تنها در متن سال ۷۱۳ پ.م سارگن ذکر شده است.

۲-۳. **بئیت-ایلی** / Ba'it-ili: سارگن در نهمین سال سلطنت خویش (۷۱۳ پ.م) علیه آلیبی، بیت-دیوگی / Bit-Daiukki و کرل / Karalla لشکرکشی می‌کند. در همین لشکرکشی است که سارگن برای نخستین بار به سرزمین بئیت-ایلی اشاره می‌کند: «... سرزمین بئیت-ایلی، ایالتی در ماد که در مرز آلیبی واقع شده است...» (ARAB II: 10, ii 23). پیش‌تر به مکان‌یابی آلیبی در شمال استان لرستان کنونی و همچنین هم‌مرز بودن ماد و آلیبی اشاره کردیم. هم‌جواری خرخار با آلیبی و ماد نیز مورد بحث قرار گرفت. بنابراین بئیت-ایلی باید در جنوب غربی ماد و درجایی که ماد و آلیبی مرز مشترک داشته‌اند و همچنین در شرق خرخار قرار گرفته باشد. مجدداً تنها گزینه موجود دشت ملایر، به‌ویژه نواحی جنوب این منطقه است. قرار دادن بئیت-ایلی و زکروتی در دشت ملایر، با توجه به هم‌مرز بودن ماد و آلیبی بسیار معقول جلوه می‌کند، چراکه اگر دشت ملایر را نیز، آن‌گونه که در اطلس هلسینکی جایابی شده (Parpola and Porter 2001: 11-12) جزو ایالت خرخار بدانیم، مجبوریم زکروتی و بئیت-ایلی را شرقی‌تر از استان همدان و در نواحی غرب و جنوب شهرستان اراک فعلی جستجو کنیم و در نتیجه باید قلمرو آلیبی را نیز تا نواحی جنوبی استان مرکزی گسترش دهیم تا با ماد دارای مرز مشترک شوند، اما مدارک موجود به‌هیچ‌روی چنین اجازه‌ای به ما نمی‌دهند. در واقع هم مدارک باستان‌شناسی و هم سرخ‌های متون آشوری نشان از آن دارند که دشت ملایر برخلاف عقیده برخی محققین جزو قلمرو ایالت خرخار نبوده، بلکه مرز غربی سرزمین مادها را تشکیل می‌داده است.

۳-۳. **سگ بیت** / Sagbita ؛ **بیت-سگبت** / Bit-Sagbat: نام سگبت یا بیت-سگبت در کتیبه‌های شمشی-داد پنجم، تیگلت-پیلسر سوم و سارگن دوم ذکر شده است. متون تیگلت-پیلسر فاقد اطلاعات جغرافیایی دقیق بوده و در آنها تنها به ذکر نام این سرزمین در میان سرزمین‌های فتح‌شده یا خراج‌گذار زاگرسی بسنده شده است (RINAP 1, 17: 1-4 and 47: 29-32)، اما گزارش لشکرکشی‌های شمشی-داد و سارگن در این زمینه راهگشا هستند. شمشی-داد پنجم در سومین پالوی (لشکرکشی) خود پس از شکست دادن گیزیل بوندایی‌ها، وارد سرزمین مادها شده و سگبت، شهر شاهی خنصیروکه مادی را ویران می‌کند (RIMA 3, A.0.103.1 ii 34b-iii 36). این متن، نخستین سندی است که در آن به سگبت اشاره شده و حاوی دو نکته مهم در باب جایابی این سرزمین است: نخست، سگبت جزو قلمرو مادها بوده و دوم، از گیزیل بوند قابل دسترسی بوده است. گزارش ششمین لشکرکشی سارگن چه در سالنامه‌های وی و چه در استل نجف‌آباد اطلاعات بیشتری ارائه می‌دهند. در سالنامه ششمین سال سلطنت سارگن ذکر شده که وی پس از تأسیس ایالت کیشسیم، بیت-سگبت را به این ایالت الحاق می‌کند (ARAB II: 5, ii 10). این نکته نشان از هم‌جواری کیشسیم و بیت-سگبت دارد. بر اساس استل نجف‌آباد نیز آگاهیم که خرخار از طریق بیت-سگبت قابل دسترسی و به عبارتی نزدیک آن بوده است چراکه سارگن پس از توقف در کیشسیم و ذکر نام بیت-سگبت وارد خرخار می‌شود تا شورش مردم این منطقه را سرکوب کند (Levine 1972: 39-40, ii 40-41). بدین ترتیب سه سرزمین هم‌جوار یا نزدیک به بیت-سگبت را شناسایی کرده‌ایم: گیزیل بوند، کیشسیم و خرخار. از آنجا که سگبت طبق کتیبه مهم شمشی داد متعلق به سرزمین مادها بوده است، بدون شک گیزیل

بوند و کیشسیم و خرخار در غرب آن قرار داشته‌اند. بر این اساس و با توجه به جایابی این سه سرزمین که پیش‌تر درباره آنها بحث کردیم، اکنون می‌توانیم موقعیت کلی سگبیت (مذکور در متن شمشی-دد) یا همان بیت-سگبت (مذکور در متون تیگلت-پیلسر و سارگن) را تعیین کنیم: جایی در نیمه شمالی استان همدان امروزی و به احتمال بسیار زیاد در نزدیکی کوه الوند.

شرق‌شناس نامدار روس، اینا مدودسکایا در سال ۱۹۹۵ و در مقاله‌ای به زبان روسی با عنوان «آیا آشوریان به اکباتا رسیدند؟» که در سال ۲۰۰۲ نسخه انگلیسی آن را به چاپ رساند، به مخالف با نظریه لوئیس لوین مبنی بر محدودبودن سرزمین‌های زاگرسی ذکر شده در متون آشوری به غرب الوند پرداخت و دلایل مختلفی برای مطابقت و همسانی سگبیت (بیت-سگبت) آشوری با هگمتانه ایرانی و اکباتانای یونانی ارائه نمود (Medvedskaya 1995 and 2002: 45-46). خلاصه استدلال‌های مدودسکایا برای تطابق سگبیت با هگمتانه (هگمتانه) چنین است:

نام فارسی باستان هگمتانه / $Ha^n gmatana$ از دو کلمه han (به معنی «باهم، با یکدیگر» و حالت سوم فعل gam به معنی «رفتن، آمدن» ساخته شده است. این نام نه تنها می‌تواند به معنی باهم آمدن یا گردآمدن مردم باشد بلکه می‌تواند محل به هم رسیدن یا تقاطع راه‌ها (جاده‌ها) نیز معنی دهد. همدان کنونی نیز مانند اکباتانای باستان، در محل تقاطع راه‌های اصلی ایران و شرق نزدیک قرار دارد یعنی در مسیر جاده خراسان بزرگ. جالب توجه است که سگبت نیز گویا چنین موقعیتی دارد. قبل از دوره سارگن به تعداد بسیار کمی از شهرها و مناطق مادی اشاره شده است، با این وجود، در غالب لشکرکشی‌ها به ماد قبل از ۷۱۶ ق.م، سگبت مورد اشاره قرار گرفته است و در این زمان این سرزمین تصرف شده و به ایالتی آشوری تبدیل گشت (به ایالت کیشسیم الحاق شد). این مسئله نشان می‌دهد که این شهر در مکانی قرار گرفته که همه لشکرکشی‌ها به سرزمین ماد از آن جا عبور می‌کرده‌اند (Ibid: 47).

همسانی سگبت با هگمتانه از نقطه نظر زبان‌شناسی نیز قابل توجیه است. در واقع می‌توان هگمتانه را با جای‌نام سگبیت/سگبت تطبیق داد. می‌دانیم که «س/S» هند و ایرانی در زبان‌های ایرانی تبدیل به «H/h» شده است.^۱ «س» نشان‌دهنده شکلی قدیمی‌تر است در حالی که «ه» یک نوآوری جدیدتر به شمار می‌آید. سگبت می‌تواند یک جای‌نام ایرانی باشد یعنی سگمتته $Sam-gmata$ که پیش از هگمتته $Ha^n gmata$ پارسی باستان وجود داشته است. حال این سؤال پیش می‌آید که چرا آشوریان «م» را به صورت «ب» نوشته‌اند؟ هیچ نمونه قابل مقایسه دیگری وجود ندارد که نشان دهد گم/gm ایرانی چگونه در اکدی ثبت می‌شده است. اما می‌دانیم که در یونانی، هگمتانه به صورت اکباتانا ضبط گردیده است. می‌توانیم تصور کنیم که آشوری‌ها نیز «gm» را به صورت «gb» ثبت کرده باشند. در هر صورت جایگزینی «م» با «ب» در برخی موقعیت‌ها، به ویژه پس از حروف نرم‌کامی مانند «گ» معمول است و در بسیاری از زبان‌ها اتفاق افتاده است (Ibid: 50).

استدلال‌های تاریخی، جغرافیایی و به ویژه زبان‌شناختی مدودسکایا قابل توجه‌اند و دلیل محکمی برای مخالفت با آنها وجود ندارد. با توجه به همسایگی بیت-سگبت با گیزیل بوند و کیشسیم که پیش‌تر بدان اشاره کردیم و جایابی آن در نواحی شمالی استان همدان کنونی و نزدیک الوند،

می‌توان با مدودسکایا موافق بود و با احتیاط سگبیت/بیت-سگبیت مذکور در کتیبه‌های آشوری را همان هگمتانه باستان و پایتخت بعدی مادها خواند. اگر این جایابی درست باشد، می‌توان گفت پیش از آنکه هگمتانه به عنوان پایتخت مادها انتخاب شود، یکی از ایالت‌ها و شهرهای مهم سرزمین ایشان بوده است. مسئله پیدا نشدن آثار باستان‌شناسی شهر مادی هگمتانه و حفريات بی‌سرانجام تپه هگمتانه همدان داستانی جدا دارد و در حوزه تحقیق حاضر نیست (در این باره ن.ک: ملازاده ۱۳۹۱ ب و همچنین ملازاده ۱۳۹۳: ۸۱-۹۲).

۳-۴. کوه سیلخزو / Silhazu (الوند؟): در بخش‌های پیشین به جای نام‌های زیادی در کنار کوه الوند اشاره کردیم، از جمله به کیشسیم در غرب آن، خرخار در جنوب و سگبیت/سگبیت احتمالاً در شرق الوند. سرزمین‌های دیگری را نیز می‌توان در نزدیکی الوند یا به عبارتی مناطق بین شرق استان کرمانشاه تا همدان جایابی نمود، از جمله بیت-ایشتر، تیل-آشوری، کار-کشی، نیشایه، سپرد یا سپرد و... که تعیین موقعیت مکانی دقیق‌تر آنها در حال حاضر امکان‌پذیر نیست اما می‌دانیم که در کناره‌های الوند واقع بوده‌اند. در نتیجه منطقی است که تصور کنیم آشوریان به کوه الوند نیز اشاره کرده باشند، چراکه شاهان آشوری در گزارش لشکرکشی‌هایشان غیر از سرزمین‌ها و شهرها و قلاع مختلف، از کوه‌ها، رودها و دیگر موانع طبیعی که بر سر راهشان قرار می‌گرفته، سخن گفته‌اند. در این رابطه تنها کتیبه‌های تیگلت-پیلسر سوم راهگشا هستند و متون شاهان خلف و سلف وی اشارات چندانی درباره کوه‌های این منطقه نمی‌کنند و یا آنکه اشارات آنها گنگ و مبهم است.

تیگلت-پیلسر در سال ۷۳۷ پ.م، برای دومین بار به زاگرس لشکر کشیده و وارد سرزمین مادها می‌شود. وی در گزارش این لشکرکشی و دیگر متون خود که غالباً از کلخوی باستان به دست آمده‌اند در چهار کتیبه و در کنار سرزمین‌های پیش‌گفته، یعنی کیشسیم، خرخار، بیت-سگبیت، بیت-ایشتر، تیل-آشوری و... به کوهی مهم اشاره می‌کند: کوه سیلخزو یا سیلخزی که «دژ بابلی‌ها» نیز خوانده می‌شده است (RINAP 1, 16; 17; 35; 41; 47). در یکی از مفصل‌ترین این کتیبه‌ها تیگلت پیلسر چنین می‌گوید:

«مردم شهر بیت-س[گبیت؟] به [قلعه] بابلی‌ها پناه بردند. من به دنبال آنها به سمت بالا حرکت کردم، آنها را شکست داده و اموالشان را ستاندم، [...] را به آتش کشیدم. در کوه سیلخزو که آنها قلعه بابلی‌ها می‌خواندند، امن استل سلطنتی خود را برافراشتم] از [...] متعلق به سرزمین تیل-آشوری خارج شدم...» (Ibid 16: 9b-12).

در لوح دیگری پادشاه آشوری سرزمین‌های فتح‌شده در زاگرس را برمی‌شمارد و در انتهای لیست نام بیت-سگبیت و پس از آن «کوه سیلخزو که آنها دژ بابلی‌ها می‌خواندند» ذکر شده است (Ibid 17: 1-4). در یکی از کتیبه‌های طولانی تیگلت-پیلسر که شرح فعالیت‌های عمده او در طول چندین سال گزارش شده است، در شرح نهمین سال سلطنت او و لشکرکشی به ماد در سال ۷۳۷ پ.م پس از ذکر شهرها و ایالت‌های مادی فتح‌شده چنین آمده است: «... من استل خود را در این سرزمین‌ها برافراشتم، شهر بیت-ایشتر، شهر صیبر (صیور)، کوه آریرمه و کوه سیلخزو، کوهستان‌های قدرتمند.» (Ibid 35: ii 25'-29'). همچنین در متن کتیبه خلاصه‌شده کلخو، تیگلت-پیلسر پس از ذکر سرزمین‌های فتح‌شده در سال ۷۳۷ پ.م که به گفته خودش مانند یک شکارچی پرنده به دام انداخته است، در انتهای لیست به بیت-سگبیت و سیلخزو اشاره می‌کند:

«...بیت-سگبت، کوه سیلخزی که آنها قلعه بابلیان می خوانندش، کوه روأ تا بیابان نمک سرزمین های اوشققانه و شیکرگی، سرزمین طلا و مناطق مادهای قدرتمند.» (Ibid 47: obv. 29-32) اگر به دنبال پیدا کردن نام الوند در متون آشوری باشیم، به نظر می رسد «سیلخزو» محتمل ترین گزینه باشد چراکه ظاهراً مهم ترین کوهی بوده که تیگلت-پیلسر در نزدیکی سرزمین ماد با آن مواجه بوده و همواره در کنار سرزمین هایی چون بیت-سگبت، کیشسیم و تیل-آشوری که خود در کنار الوند قرار دارند، ذکر شده است.

۴. مرزهای شرقی ماد: کوه بیکنی / Bikni، بیابان نمک / Bīt-tābti و سرزمین پتوشری / Patušarri

کوه بیکنی یا بیکنو در متون سه پادشاه قدرتمند آشوری، تیگلت-پیلسر سوم، سارگن دوم و اسرحدون ذکر شده است. در هفت کتیبه از تیگلت-پیلسر به کوه بیکنی اشاره شده که در چهار مورد این عبارت تکرار شده است: «... از شهر سالاران مناطق کوهستانی/شهر سالاران ماد تا کوه بیکنی خراج ستاندم.» (RINAP 1, 17: 12'-11' 41: 17-20; 39: 38b-39a; 47: 9b-10a) در سه متن دیگر این عبارت عیناً سه بار تکرار شده است: «...من، تیگلت پیلسر... با کمک و لطف خدایان... سرزمین های بسیاری را در اختیار گرفتم. از دریای تلخ بیت-یاکین^۲ تا کوه بیکنی در شرق، از بالای دریای غروب آفتاب^۳ تا مصر.» (Ibid 47: obv. 1-4; 51: 1-4; 52: 1-4) سارگن نیز چندین بار به کوه بیکنی اشاره می کند. در شمار زیادی از کتیبه های دیواری یا کف کاخ خورساباد که در معرض دید بوده اند این جمله تکرار شده است:

«...با کمک خدایان من تمام دشمنانم را شکست دادم. از قبرس در دریای غروب آفتاب (مدیترانه) تا مرزهای مصر و سرزمین موسکی، سرزمین وسیع امورو، تمام سرزمین خیتی ها و تمام سرزمین گوتیوم، مادهای دوردست در دامنه کوهستان های بیکنی و همچنین سرزمین های آلیپی و رشی که در مرز عیلام قرار گرفته اند» (ARAB II: ii 82; 96; 97; 50).

چند دهه بعد از سارگن، اسرحدون دوباره از کوه بیکنی سخن به میان می آورد و این بار اطلاعات جغرافیایی بیشتری در اختیار می گذارد. «سرزمین پتوشری، منطقه ای در نزدیکی بیابان نمک، که در میان سرزمین مادهای دوردست است، در مرز کوه بیکنی، کوه لاجورد، که هیچ کدام از شاهان و اجداد من بر خاک آن پا نگذاشته بودند.» (RINAP 4, 1: iv 46-49 and 2: iii 53-56) این متن در دو کتیبه نوشته شده است و در چهار مورد دیگر نیز همین عبارت تکرار شده اما این بار لقب کوه لاجورد برای بیکنی حذف شده است (Ibid: 77: 31; 78: 28; 79: 29; 93: 15).

این متن ها اطلاعات جغرافیایی دقیقی در اختیار نمی گذارند، اما بر اساس آنها می توان نتیجه گرفت که:

۱- بیکنی در شرق سرزمین مادها بوده است؛ ۲- شرقی ترین نقطه ای بوده که آشوریان مدعی نفوذ به آن بوده اند، درواقع طبق متون تیگلت-پیلسر و سارگن مرز شرقی امپراتوری آشور بوده است؛ ۳- در کنار آن بیابانی نمکی وجود داشته است و ۴- با سرزمینی همسایه بوده با نام پتوشری یا پتوشر.

از آغاز مطالعات مربوط به جغرافیای تاریخی زاگرس در دوره آشور نو بیکنی با کوه دماوند تطبیق داده شده است. ظاهراً وینکلر (winkler 1889: 1, xxvii, n.3)، بیلربک (Billerbeck 1898: 93) و شترک (Streck 1900: 369)، نخستین پژوهشگرانی بوده اند که بیکنی را با دماوند مطابقت دادند. کونینگ در مدخل کوتاهی که برای فرهنگ تخصصی آشورشناسی نوشت، بیکنی را با کوه الوند مطابقت داد (König 1938: 28-29) اما این پیشنهاد مورد قبول قرار نگرفت و درواقع پیش از چاپ مقاله لویس لوین (1974) غالب پژوهشگران بیکنی

را همان دماوند و رشته‌کوه‌های البرز دانسته‌اند (به عنوان مثال ن.ک: کامرون ۱۳۶۵: ۱۱۳؛ دیاکونوف ۱۳۷۱: ۱۸۶؛ علی‌یف ۱۳۸۸: ۳۴۵؛ کالیکان ۱۳۸۷: ۵۰؛ گیرشمن ۱۳۶۸: ۸۷؛ Eilers 1954: 309؛ Young 1967: 13, n. 12).

دلایل مطابقت بیکنی با دماوند توسط این پژوهشگران به‌طور خلاصه چنین است: اولاً که بیکنی شاخص‌ترین کوه ایران در متون آشوری است که بسیار با دماوند همخوانی دارد. دوم آنکه لقب کوه بیکنی یعنی «کوه لاجورد» معمولاً به‌عنوان اشاره‌ای مجازی به قلّه همیشه برف‌گرفته دماوند به‌شمار آمده است. سوم اینکه این عنوان برای کوهی به‌کار رفته که در کنار جاده‌های معادن لاجورد در بدخشان قرار گرفته است، و این کوه، دماوند است و در نهایت آنکه در نزدیکی کوه بیکنی بیابان نمکی قرار داشته است که ظاهراً منظور دشت کویر بوده است (Levine 1974: 118 و عبدی ۱۳۷۲: ۲۱). لوین در مقاله اساسی خود در باب جغرافیای تاریخی زاگرس در دوره آشور نو با درپیش‌گرفتن دیدگاهی کمینه‌گرا (مینی‌مالیستی) و محدود تصورکردن قلمرو ایالت‌های زاگرسی در این دوره، تمامی آنها را در محدوده غرب الوند قرار داده و دامنه‌های غربی این کوه را آخرین نقطه نفوذ آشوریان در خاک ایران دانست و بیکنی مذکور در متون آشوری را با کوه الوند مطابقت داد. پس از انتشار مقاله لوین عقیده پیشین مبنی بر مطابقت بیکنی با دماوند مردود شمرده شد و الوند=بیکنی تبدیل به عقیده غالب گشت (به عنوان مثال ن.ک: Brown 1979: 19-21; Brown 1986: 116 and 31; Genito 1986: 63; Muscarella 1987: 109, n. 3 and 1994: 57-58; Young 1988: 13, n. 1988: 84).

دلایل لوین برای ردّ مطابقت بیکنی با دماوند و مخالفت با دلایلی که مورخان پیشین در تطابق این دو ذکر کرده بودند، به‌طور خلاصه چنین است: نخست آنکه دماوند فقط برای کسانی شاخص‌ترین و پرشکوه‌ترین کوه ایران بوده که آن را دیده باشند. اگر آشوریان با آن برخورد نکرده باشند پس باید کوه دیگری را چنین شاخص می‌دانستند. دوم، دماوند از لحاظ قرارگیری در کنار مسیر جاده‌های معادن لاجورد شاخص‌تر از کوه‌های دیگر نیست و همه کوه‌هایی که در مسیر جاده خراسان بزرگ (جاده ابریشم) بوده‌اند، شایسته این نام هستند. سوم، اگر «کوه لاجورد» توصیفی استعاره‌ای برای قلّه برف‌گرفته دماوند باشد، پس هر کوه دیگری بین کنند (غرب کرمانشاه) و افغانستان می‌تواند این عنوان را به‌دست آورد، نه فقط دماوند (Levine 1974: 118-119). لوین معتقد است که کوه الوند چونان سدی در مقابل پیشروی آشوریان عمل می‌کرده و ایشان هیچ‌گاه مسافت‌های چنان طولانی مثلاً تا کنار کوه دماوند را نپیموده‌اند. از دیگر دلایلی که لوین همه سرزمین‌های زاگرسی را در غرب الوند قرار داده، استل نجف‌آباد است. لوین معتقد است که این استل در اوراتس یا اوراتوس برافراشته شده که آخرین نقطه ذکر شده در لشکرکشی سارگن به سمت شرق بوده است. در نتیجه لوین به‌طور ضمنی محل برافراشتن استل نجف‌آباد را آخرین نقطه نفوذ آشوریان می‌داند (Levine 1972: 29-30). همان‌طور که پیش‌تر گفتیم این عقیده در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی پذیرفته شد، اما مجدداً از دهه ۹۰ میلادی به‌بعد مورد اعتراض قرار گرفت و امروزه نظریه بیکنی=دماوند طرفداران بیشتری دارد (Medvedskaya 1992: 75-78 and 2002; Reade 1995: 38; Parpola and Porter 2001: 45-46; Zadok 2001: 114).

در ادامه به ارائه دلایلی خواهیم پرداخت که همچنان و باوجود مخالفت لوین و طرفداران نظریه او می‌توان بیکنی را با دماوند یکسان دانست و اینکه سرزمین مادها در شرق الوند تا کوهستان‌های البرز واقع شده است. در این شکی نیست که کوه بیکنی شاخص‌ترین کوه ایران از نظر آشوریان بوده است. لوین معتقد است که کوه دماوند تنها برای کسانی شکوه‌مندترین کوه ایران است که آن را دیده باشند، و اگر آشوریان واقعاً قادر به نفوذ به منطقه البرز نبوده باشند، کوه الوند می‌تواند این عنوان را به‌دست آورد. در مخالفت با این عقیده می‌توان

بیان کرد که الوند به هیچ وجه شایسته چنین عنوانی نیست. آشوریان در منطقه غرب ایران و زاگرس با کوه‌های متعددی برخورد داشته‌اند که ارتفاع و شکوه آنها اگر بیشتر از الوند نبوده باشد، کمتر از آن نیز نبوده است. آشوریان در منطقه آلیپی (لرستان و ایلام) با کوه‌های گرین (ارتفاع: ۳۶۴۵ متر) و کبیر کوه (بیشترین ارتفاع: ۳۲۰۰ متر)، در ایالت‌های کرل و پرسوا (جنوب استان کردستان و شمال کرمانشاه) با کوه‌های اورامان و به‌ویژه شاهو (ارتفاع: ۳۳۹۰ متر) و در منطقه ویشیدیش/اونیشدیش (شرق دریاچه ارومیه) با کوه سه‌هند (ارتفاع: ۳۷۰۷ متر) مواجه شده‌اند. در نتیجه بعید می‌نماید که شاهان آشوری کوه الوند (ارتفاع: ۳۵۸۰ متر) را شاخص‌ترین کوه شرق امپراتوری خویش خوانده باشند. همچنین همان‌گونه که ملازاده اشاره نموده است (ملازاده ۱۳۹۳: ۶۷)، کوه الوند در میان رشته‌کوه مرتفعی واقع شده و از تشخیص و تمایز چندانی برخوردار نیست در حالی که دماوند، از فاصله‌های بسیار دور نیز باشکوه خاصی قابل مشاهده است.

لوین محل برافراشتن استل نجف‌آباد را نقطه نهایی نفوذ آشوریان در شرق می‌داند و تلویحاً معتقد است که آشوریان نمی‌توانسته‌اند مسافت‌های طولانی در ایران تا مرکز فلات آن را بیمایند و هرگز از الوند پیش‌تر نرفته‌اند. این استدلال لوین بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. همان‌گونه که جولین رید (Reade 1995: 38) نیز به‌درستی اشاره کرده است، آشوریان قادر بودند لشکرکشی‌هایی با مسافت طولانی انجام دهند و راه‌های طولانی را بیمایند. اگر نگاهی به نقشه خاورمیانه بیاندازیم و قلمرو امپراتوری آشور و لشکرکشی آشوریان تا مصر و لبنان و فلسطین را در نظر آوریم، هیچ دلیل موجهی وجود نخواهد داشت که بپذیریم چرا آنها به همان اندازه در ایران پیشروی نکرده‌اند. در واقع فاصله مرکز امپراتوری آشور در دشت نینوا (موصل کنونی) تا تهران بیشتر از فاصله موصل تا بیروت یا مصر نیست. در نتیجه آشوری‌ها قادر بودند که در مسیرهایی چنین طولانی، حتی تا فلات مرکزی ایران لشکرکشی کنند، به‌خصوص که قسمت دشوار و کوهستانی راه بیشتر تا همان غرب کوه الوند بوده است، که آشوریان بی‌شک طی کرده‌اند، و پس از آن بیشتر مسیر مسطح و بدون موانع چشمگیر است. لوین با توجه به اینکه اوراتوس یا اوراتس آخرین مکانی بوده که سارگن در گزارش ششمین لشکرکشی خود در استل نجف‌آباد به آن اشاره کرده، معتقد است که استل در همین منطقه برافراشته شده و اینجا آخرین نقطه نفوذ آشوریان بوده است. و در نتیجه جای‌نام‌های زاگرسی مذکور در متون آشوری را در غرب خط اسدآباد-کنگاور و به‌عبارتی غرب الوند مکان‌یابی کرده است. این در حالی است که در هیچ کجای استل نجف‌آباد به اینکه استل در اوراتوس برپا شده باشد، اشاره نشده و امروزه می‌دانیم که محل برافراشتن استل، کیشسیم بوده است. در نتیجه بسیاری از جای‌نام‌های شرقی‌تر از کیشسیم و خرخار که در متون آشوری، به‌ویژه کتیبه‌های تیگلت-پیلسر و سارگن نام برده شده‌اند، در آن سوی الوند قرار گرفته‌اند. در همین استل نجف‌آباد سارگن پس از عبور از خرخار وارد زکروتی و چندین سرزمین مادی دیگر می‌شود از جمله بوستوس، داتومب، گرزینو، بیرنکن، سک، رمنده، ایرنیه و اوراتوس یا اوراتس (Levine 1972: 43). با توجه به موقعیت خرخار و زکروتی که در بخش‌های پیشین به آن پرداختیم، این شهرها و سرزمین‌های مادی باید در قسمت‌های شرقی الوند باشند. زدوک رمنده را که تنها در همین استل مورد اشاره قرار گرفته، بر اساس قیاس زبان‌شناختی با رامند کنونی در استان قزوین مطابقت داده است (Zadok 2000: 9). درحقیقت با جایابی کیشسیم و خرخار در غرب و جنوب کوه الوند، امروزه دیگر هیچ توجیه منطقی‌ای وجود ندارد، که سرزمین مادها را در غرب الوند قرار دهیم. سرزمین مادها مسلماً در شرق کیشسیم و خرخار و در نتیجه در شرق

کوهستان الوند واقع شده است. اگر آشوریان از الوند گذشته باشند، که شواهد موجود به شدت آن را تأیید می‌کنند، تنها کوهی در شرق که شایسته چنان توصیفی باشد که از بیکنی شده، رشته‌کوه‌های البرز و به‌طور مشخص کوه دماوند است. این منطقه بسیار از آشور دور بوده است و شاید به همین خاطر است که سارگن و اسرحدون از لقب مادهای دوردست / *mada ruqute* برای ساکنین این نواحی استفاده کرده‌اند.

گزارش‌های اسرحدون سه سرنخ جدید را در رابطه با بیکنی ارائه داده‌اند که متون تیگلت-پیلسر و سارگن فاقد آن بودند: نخ، به‌کاربردن صفت کوه لاجورد برای بیکنی؛ دوم، اشاره به بیابان نمک در نزدیکی آن و سوم مجاورت آن با سرزمین پتوشری. در ادامه به بررسی یک‌به‌یک این موارد خواهیم پرداخت که به شدت از تطابق بیکنی با دماوند (و نه الوند یا هر کوه دیگری) پشتیبانی می‌کنند.

اینکه چرا آشوریان بیکنی را «کوه لاجورد» خوانده‌اند، بحث‌برانگیز است. آیا واقعاً این عنوان به خاطر قرارگیری دماوند بر سر راه جاده خراسان بزرگ بوده که از طریق آن لاجورد بدخشان به بین‌النهرین منتقل می‌شده است؟ اومستد (Olmstead 1923: 362) و جرج کامرون (۱۳۶۵: ۱۱۴)، صفت کوه لاجورد را لقبی مجازی برای قلّه برف‌گرفته دماوند پیشنهاد کرده‌اند. در این مورد باید حق را به لوین داد که این دو استدلال را برای انطباق بیکنی با دماوند ضعیف دانسته است، چراکه با این استدلال هر کوه مرتفع و برف‌گرفته دیگری در مسیر جاده ابریشم (از جمله الوند) را می‌توان نامزد نمود. پس باید دلیل این نام‌گذاری را در جای دیگری جستجو نمود. اولین ایده‌ای که پس از شنیدن این عنوان به ذهن متبادر می‌شود آن است که از کوهستان‌های این منطقه لاجورد استخراج می‌شده است. دو کتیبه به‌جامانده از دوره فرمانروایی اسرحدون با صراحت به این مسئله اشاره می‌کنند. در کتیبه نخست دقیقاً چند سطر پیش از اشاره به پتوشری و کوه بیکنی و در کتیبه دوم چند سطر پس از اشاره به آنها، اسرحدون ماجرای سه حاکم مادی را روایت می‌کند که برای مقابله با شهر سالاران دیگر مناطق مادی از شاه آشوری کمک خواسته‌اند:

«اوپیس حاکم شهر پرتک، زسنه حاکم شهر پرتوکه، رمتیه حاکم شهر اورکزبرنه، مادهایی که سرزمین آنها بسیار دور است و تا این زمان وارد مرزهای آشور نشده بودند و حتی در زمان پادشاهان، اجداد من، به خاک آشور پا نگذاشته بودند، وحشت و عظمت سرورم آشور بر آنها غالب شد و آنها به پایتخت من، نینوا، تکه‌های بزرگ و ممتاز لاجورد آوردند که از کوه‌های سرزمین آنها بریده شده بود، و آنها پای مرا بوسیدند...» (RINAP 4, 1: iv 32-39 and 2: iv 1-20)

در این دو کتیبه اسرحدون مستقیماً اشاره می‌کند که در سرزمین مادهای دوردست معادن لاجورد وجود داشته است و قابل توجه آنکه چند سطر پیش یا پس از اشاره به کوه بیکنی و سرزمین پتوشری از این مسئله سخن می‌گوید. منبع اصلی لاجورد در دنیای باستان منطقه بدخشان افغانستان بوده است و امروزه نیز هیچ معدن لاجوردی در دامنه‌های شمالی یا جنوبی البرز نمی‌شناسیم. با این وجود اشاره حمدالله مستوفی، جغرافیدان قرن هشتم هجری بسیار راهگشا است. مستوفی در کتاب *نزهة القلوب* و در فصل سیّم در ذکر معادن چنین می‌نویسد: «لاجورد بهترین معادنش در بدخشان است و در مازندران معدنی و به دزمار^۴ آذربایجان معدنی دیگر است و در کرمان معدنی دیگر» (مستوفی ۱۳۶۲: ۲۰۶).^۵ مستوفی طبرستان را از مازندران متمایز می‌داند و طبق گفته وی مازندران مشتمل است بر سمنان، دامغان، فیروزکوه، دماوند و فریم (همان: ۱۵۹-۱۶۲). بنابراین، اشاره مستوفی به معادن لاجورد در مازندران، نشان‌دهنده وجود این ماده گران‌بها در کوهستان‌های البرز است. چنین به نظر می‌رسد که به همین دلیل اسرحدون، بیکنی/دماوند را کوه لاجورد خوانده است.

اشاره به بیابان نمک در کنار بیکنی نیز مدرک دیگری است در اثبات مطابقت بیکنی و دماوند (البرز). تنها گزینه موجود برای بیابان نمک، دشت کویر است و هیچ منطقه دیگری در غرب ایران تا فلات مرکزی وجود ندارد که بتوانیم چنین عنوانی به آن اطلاق کنیم. لوین از پرداختن به این عنوان در مقاله خود خودداری کرده و عمداً آن را نادیده می‌گیرد و تنها در پانویست مقاله‌اش اشاره‌ای گذرا به آن نموده و آن را عنوانی بسیار جدید و احتمالاً نوعی لفظ‌پردازی ادبی می‌داند (Levine 1974: 119 پانویست ۱۶۹). در پاسخ به این مسئله نیز باید متذکر شویم که بیابان نمک نه نامی جدید است و نه نوعی لفظ‌پردازی ادبی، بلکه واقعیتی است جغرافیایی و تاریخی، چراکه بیش از نیم سده پیش از اسرحدون و در کتیبه‌های تیگلت-پیلسر نیز به بیابان نمک اشاره شده است. در کتیبه‌های این پادشاه دوبار از بیابان نمک در مناطق دور شرقی نام‌برده شده است (RINAP 1, 41: 4' b-10' and 47: obv. 29-32). چنین به نظر می‌رسد که بیابان نمک (دشت کویر) در کنار کوه بیکنی (دماوند و کوهستان‌های اطراف آن) مرز شرقی قلمرو مادها از نقطه نظر آشوریان بوده است.

در انتهای این بحث باید به مکان‌یابی سرزمین پتوشری بپردازیم. این جای‌نام که تنها در کتیبه‌های اسرحدون مورد اشاره قرار گرفته، از معدود نام‌هایی است که احتمالاً در دوره‌های متأخرتر نیز باقی‌مانده است. در کتاب یازدهم و دوازدهم جغرافیای استرابو، از رشته‌کوه‌های بزرگ و طولانی‌ای به نام پرخواترس/ *Parachothras* سخن گفته شده که از شرق ارمنستان و ماد آروپاتن شروع شده و مشرف به دریای کاسپین بوده و تا دربند کاسپی و هیرکانیه و حتی مرز آریا در شرق ادامه دارند (Strabo, Geography XI, 8; 12; 14 همچنین برای ترجمه فارسی ن. ک؛ استرابو ۱۳۸۲: ۴۷، ۳۱ و ۵۱). از متن استرابو به‌وضوح پیداست که مراد وی از پرخواترس، رشته‌کوه‌های البرز و سرزمین‌های اطراف آن است. البته استرابو کوه‌های شمال غرب و شمال شرق ایران تا افغانستان را نیز جزو پرخواترس به‌شمار آورده است و در زمان وی منطقه وسیعی با این نام خوانده می‌شده است. بطلمیوس، ستاره‌شناس و جغرافیدان یونانی قرن دوم میلادی نیز به کوهستان پرخواترس اشاره کرده و آن را در غرب ری قرار داده است (Ptolemy 1932: 134). پرخواترس یونانی‌ها در متون دوره ساسانی و از جمله در بندهشن (فرنبرگ دادگی ۱۳۸۵: ۷۱-۷۲؛ ۱۳۷؛ ۱۳۹؛ ۱۴۱؛ ۱۵۰-۱۵۱؛ ۱۵۵)، مینوی خرد (۱۳۹۱: ۴۶ و ۱۰۴)، کارنامه اردشیر پاپکان (۱۳۵۴: ۴۹) زند بهمن یسن (۱۳۸۵: ۱۰، ۱۲، ۱۴ و ۳۶) و شهرستان‌های ایرانشهر (۱۳۸۸: ۳۹) به‌صورت پدشخوار/ *Padišx'ār*، پدشخوار/ *Paḍašx'ār* یا پتیشخوار/ *Patišx'ār* و اغلب همراه با پسوند «گر»، به‌معنی کوهستان، به شکل پدشخوارگر/ *Padišx'ārgar* آمده است. در سنگ‌نوشته شاپور اول ساسانی در کعبه زرتشت نیز، این جای‌نام به‌صورت فارسی میانه پارتی *pryšhwr* / *TWR* کوه پدشخوار و همچنین در عبارت «و همه پتیشخوارگر، ماد، گرگان و هرات» نام برده شده است (به نقل از Henning 1954: 40 و اعلم ۱۳۷۹: ۵۰۷). در نامه تنسر (۱۳۱۱: ۴) که اصل آن مربوط به دوره ساسانی بوده اما تنها ترجمه فارسی آن در کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار برجای مانده است نیز این جای‌نام ذکر شده است. از متون ساسانی پیداست که در این دوره پتیشخوار نواحی کوهستانی دامنه‌های البرز و همچنین دشت‌های گسترده شمال و جنوب آن از جمله مازندران و دیلم و ری و دنباوند (دماوند) را شامل می‌شده است (A'lam 1992: 6-34؛ اعلم ۱۳۷۹: ۵۰۶-۵۰۸؛ مهجوری ۱۳۸۱: ۳۸-۴۵ و موسوی ساروی ۱۳۸۹: ۱۳۴-۱۴۰). در غالب این متون به‌صراحت ذکر شده که دماوند در پدشخوارگر بوده است. جغرافیدانان و مورخین دوره اسلامی نیز به‌جای نام پتیشخوارگر با صورت‌های معرب آن مانند فدشخوارگر، بدشوارگر، بدشوارجر، فدشوارگر، فرشواذگر،

فرشوادجر و فرجوارجر اشاره کرده‌اند. برخی از آنان همچون ابن اسفندیار، مورخ سده‌های ششم و هفتم هجری در کتاب «تاریخ طبرستان» (۱۳۲۰: ۷۳) و ظهیرالدین مرعشی، مورخ سده نهم هجری در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» (۱۳۴۵: ۱۰) حدود آن را همچون دوره‌های پیشین، شامل کوهستان‌های البرز و آذربایجان دانسته‌اند اما در کتاب «المسالک و الممالک» ابن خردادبه (۱۳۷۱: ۱۱۹) و «تاریخ رویان» اولیاءالله آملی، تألیف قرن هشتم هجری (۱۳۴۸: ۳۳) گستره پدشخوارگر بسیار کوچک‌تر معرفی شده و به طبرستان و بخش نسبتاً کوچکی چون آمل و چالوس و دماوند تنزل پیدا کرده است.

خلاصه آنکه پتوشر آشوری، کوه‌های پرخواترس موجود در آثار جغرافیدانان یونانی (استرابون و بطلمیوس)، کوه و منطقه پدشخوار/پدشخوار/پتوشخوار/پتوشخوارگر دوره ساسانی و فرشوادگر/برشوادجر جغرافیدانان و مورخین دوره اسلامی همگی به کوهستان‌های البرز و نواحی اطراف آن دلالت می‌کنند. از آنجاکه اسرحدون به‌صراحت ذکر کرده که سرزمین پتوشری در کنار کوه بیکنی قرار گرفته، مطابقت بیکنی با دماوند (و نه الوند) بیش‌ازپیش قابل‌طرح است. پتوشری آشوری را با احتیاط می‌توان نواحی ری، تهران و ورامین کنونی دانست که شاید تا گرمسار و سمنان نیز کشیده شده و دربند کاسپی (شرقی‌ترین نقطه قلمرو مادها و مرز ماد و پارت طبق گفته جغرافیدانان و مورخین یونانی و رومی) را نیز شامل شده باشد. اگر این جایابی درست باشد، محوطه ازبکی را نیز باید داخل مرزهای پتوشری مکان‌یابی کنیم. شاید دلایل و نکاتی که تاکنون در مطابقت بیکنی و دماوند (البرز) ذکر کردیم، هیچ‌کدام به‌تنهایی نتوانند این همسانی را با قطعیت نشان دهند، اما اگر نگاهی جامع به‌تمامی این سرخ‌ها بیاندازیم، به‌سختی می‌توان در این مسئله تردید نمود که آشوریان دماوند و کوه‌های اطراف آن را بیکنی خوانده‌اند.

۴-۱. اوشققانه / Ušqaqāna و شیکرگی / Šikrakki: نام این دو سرزمین تنها در دو کتیبه از تیگلت پیلسر سوم و در کنار یکدیگر ذکر شده است؛ در هر دو مورد با یک عبارت مواجهیم: «... کوه روا تا بیابان نمک سرزمین‌های اوشققانه و شیکرگی» (RINAP 1, 41: 9' and 47: obv. 32). همان‌طور که در سطور پیشین نیز ذکر کردیم، غیر از دشت کویر هیچ عارضه طبیعی دیگری در نیمه شمالی فلات ایران نمی‌شناسیم که بتواند چنین عنوانی داشته باشد. اسرحدون نیز از بیابان نمک در کنار پتوشری و بیکنی نام می‌برد که خود تأییدی است بر مطابقت دشت کویر با بیابان نمک. در این دو متن تیگلت پیلسر، بیابان نمک به‌روشنی متعلق به سرزمین‌های اوشققانه و شیکرگی دانسته شده، در نتیجه این دو جای‌نام را باید در نزدیکی و مجاورت دشت کویر مکان‌یابی نمود. قم و ساوه و حتی کاشان محتمل‌ترین گزینه‌هایی هستند که می‌توان برای اوشققانه و شیکرگی پیشنهاد نمود چراکه در مرزهای غربی دشت کویر قرار گرفته‌اند. جایابی دقیق‌تر این مکان‌ها در حال حاضر و با توجه به حجم کنونی دانسته‌های ما از جغرافیای تاریخی ماد امکان‌پذیر نیست.

مسئله‌ای که در بررسی جغرافیای تاریخی سرزمین مادها باید موردتوجه قرار دهیم این است که هرچقدر به سمت مناطق شرقی برویم، تعیین موقعیت جای‌نام‌ها دشوارتر می‌شود، چراکه آشوریان برخلاف مناطق غربی ایران و زاگرس، اطلاعات دقیقی از مناطق شرقی‌تر و موقعیت سرزمین‌های مختلف نسبت به هم ارائه نمی‌دهند و از اصطلاحات کلی همچون «از کوه روا تا بیابان نمک»، «مادهای قدرتمند تا کنار کوه بیکنی» و... استفاده می‌کنند. به‌عنوان مثال، هم تیگلت-پیلسر و سارگن و هم اسرحدون که مدعی گرفتن خراج از مادهای قدرتمند و دوردست تا کوه بیکنی و بیابان نمک هستند، آگاهی چندانی از سرزمین‌های بین الوند و دماوند و

دشت کویر ندارند و لشکرکشی‌هایشان در این مناطق را شرح نمی‌دهند. عدم ارائه اطلاعات جغرافیایی می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که شاهان آشوری نفوذ قاطع و قدرتمندی در این مناطق نداشته و تنها توانسته‌اند گهگاه از برخی شاهکان این منطقه خراج بستانند. بنابراین موقعیت مکانی بسیاری از جای‌نام‌های مادی را تنها می‌توان به صورت کلی تعیین نمود. با همین استدلال شهرهایی که سارگن در ششمین لشکرکشی خود و پس از عبور از زکروتی بدان‌ها وارد شد، از جمله آروس، اوکوت، آروسک، آنزکنی، اوپوریه، بوستوس (بوشتوش)، کنزیکنی، ذتومبو، گرزینو، بیرنگن، بریکنو، سک، رَمند، ایرنيس، کبسی و اوراتس (اوراتوس) را می‌توان در نواحی شرقی استان همدان، و استان‌های مرکزی و قزوین کنونی جایابی نمود. چنانکه زدوک رَمند را با رامند کنونی در استان قزوین مطابقت داده است (Zadok 2000: 9). پرتک، پرتوک و اورکزبرنه نیز طبق متون اسرحدون باید در دامنه‌های البرز و نزدیک پتوشری باشند. سرزمین‌یابان هم متعلق به پتوشری بوده است. آندرپتینو و گرزینلی نیز در یکی از متون تفالی اسرحدون به همراه بیابان نمک ذکر شده‌اند (Starr 1990: 65, 5-10) و در نتیجه می‌توانند نزدیک اوشققانه و شیکرگی (نواحی ری، ساوه، قم و کاشان؟) واقع شده باشند. منابع در دسترس آشوری اجازه جایابی‌های بیشتر و دقیق‌تر را نمی‌دهند اما می‌توان امیدوار بود که با کشف و خوانش احتمالی کتیبه‌های آشوری در آینده و به‌ویژه در داخل ایران (مانند نمونه‌های استل نجف‌آباد همدان و کتیبه تنگی‌ور کردستان) امکان مکان‌یابی‌های بیشتر و مطمئن‌تر جای‌نام‌های ایرانی در دوره آشور نو فراهم شود.

۵. نتیجه

به سبب فاصله زیاد سرزمین مادها از مرکز امپراتوری آشور، بازسازی جغرافیای تاریخی این سرزمین بر اساس گزارش شاهان آشوری کاری است بسیار دشوار. پیش از دهه هفتاد میلادی غالب پژوهشگران، گستره جغرافیایی وسیعی از زاگرس تا البرز را برای سرزمین مادها قائل می‌شده‌اند که از دوره آشور نو تا دوره تشکیل حکومت ماد و دوره‌های متأخرتر نیز تغییری پیدا نکرده است. لوئیس لوین و طرفداران نظریه او از دهه هفتاد میلادی به بعد این عقیده غالب و تثبیت‌شده را به چالش کشیدند و سرزمین مادها را نیز مانند دیگر سرزمین‌های زاگرسی مذکور در متون آشوری چون خرخار، کیشسیم، پرسوا و... در غرب الوند مکان‌یابی کرده و نفوذ آشوریان به شرق الوند را رد نمودند. اکنون با گذشت چند دهه از آن مباحث و با افزایش دانش ما نسبت به جغرافیای تاریخی زاگرس و کشف و خوانش بهتر متون دوره آشور نو، به‌ویژه استل نجف‌آباد، می‌توان نظریه لوین را به شدت مورد تردید قرار داد. تمام شواهد و مدارک نشان از آن دارد که سرزمین مادها گستره وسیعی را شامل می‌شده که تقریباً از دشت ملایر و کناره‌های کوه الوند و به‌ویژه شرق الوند شروع می‌شده و تا منطقه فلات مرکزی ایران و دشت کویر امتداد می‌یافته است. به نظر می‌رسد که کوه الوند را آشوریان سیلخزو/سیلخزی می‌خوانده‌اند. خطوط مرزی ماد در مناطق غربی را سرزمین‌ها و شهرهایی چون سگبیت (احتمالاً هنگمنه/هگمتانه سپین)، زکروتی و بئیت-ایلی (احتمالاً در دشت ملایر) تشکیل می‌داده‌اند که با سرزمین‌های گیزیل‌بوند (جنوب کردستان و غرب همدان)، خرخار و کیشسیم (غرب الوند و شرق کرمانشاه) هم‌جوار بودند. آخرین مناطق سرزمین ماد که آشوریان از آن یاد می‌کنند کوه بیکنی (دماوند)، بیابان نمک (دشت کویر) و سرزمین پتوشری (در حوالی ری و تهران و ایوانکی کنونی) بوده است. سرزمین‌های اوشققانه و شیکرگی نیز در کنار دشت کویر واقع بوده‌اند که احتمالاً مناطق قم و ساوه فعلی را شامل می‌شده است. از دیگر جای‌نام‌های

مادی که در منطقه فلات مرکزی و در کوهپایه‌های جنوب البرز یا کنار دشت کویر قابل مکان‌یابی هستند می‌توان به اِپارنه، اَندرِپتینو، گرزیتلی، پرتک، پرتوک و اورکزبرنه اشاره نمود. در بین سرزمین‌های شرقی و غربی مذکور، یعنی در حوالی اراک و قزوین نیز به شهرها و شهرک‌های بسیاری اشاره شده است از جمله: آروس، اوکوت، آروسک، آنزکنی، اوپوریه، بوستوس (بوشتوش)، گنزبکنی، دتومبو، گرزینو، بیرنگن، بریکنو، سک، رَمَند، ایرنيس، گبسی و اوراتس (اوراتوس). متأسفانه حجم کنونی دانش ما از جغرافیای تاریخی منطقه در دوره آشور نو اجازه جایابی دقیق‌تر این سرزمین‌ها را نمی‌دهد.



نقشه ۱: جغرافیای تاریخی ماد و سرزمین‌های مادی مذکور در متون دوره آشور نو (نقشه از نگارندگان)

پی‌نوشت

۱. به عنوان مثال تغییر سومه (sauma) هندوایرانی به هئومه (haoma) اوستایی، تبدیل سَپت (sapta) به هپت (hapta) یا تغییر سیندهو (sindhu) به هیندهو (hinhu) (Medvedskaya 2002: 56, n. 36).
۲. جنوب بین‌النهرین
۳. دریای مدیترانه
۴. منطقه‌ای در شمال تبریز
۵. ظاهراً نخستین کسی که به وجود معادن لاجورد در این منطقه و کتاب حمدالله مستوفی اشاره نموده، گرانتوفسکی شرق‌شناس نامدار روس بود (Grantovsky 1983: 28 به نقل از Medvedskaya 2002: 46).
۶. از آنجاکه زبان یونانی فاقد حرف «ش» است، به احتمال بسیار پرخواترس در اصل پَرسواتَرس بوده است.

منابع

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۲۰)، *تاریخ طبرستان*، ج اول، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام محمد رضائی، تهران، کلاله خاور.
- ابن خردادبه (۱۳۷۱)، *مسالك و ممالک*، ترجمه سعید خاکرند، تهران، موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی ملل با همکاری موسسه فرهنگی حنفا.
- استرابو (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابو، سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اعلم، هوشنگ (۱۳۷۹)، «پیش‌خوارگر»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج پنجم، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی.
- آملی، اولیاء‌الله (۱۳۴۸)، *تاریخ رویان*، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۷۱)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- زند بهمن‌یسن: مؤلف ناشناس (۱۳۸۵)، تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشت‌ها از محمدتقی راشد محصل، چ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهرستان‌های ایران‌شهر: مؤلف ناشناس (۱۳۸۸)، مترجم: شهرام جلیلیان، با آوانویسی، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها از تورج دریایی، تهران، توس.
- عبدی، کامیار (۱۳۷۲)، «وارسی دوره ماد (قسمت اول)»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، سال هشتم، شماره اول، پاییز و زمستان ۷۲، ۱۵-۲۸.
- علی‌یف، اقرار (۱۳۸۸)، *پادشاهی ماد*، ترجمه کامبیز میر بهاء، تهران، ققنوس.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۸۵)، *بند هیش*، گزارنده: مهرداد بهار، چ سوم، تهران، توس.
- کارنامه اردشیر پاپکان (۱۳۵۴) با متن پهلوی، آوانویسی و ترجمه فارسی و واژه‌نامه، دکتر بهرام فره‌وشی، چ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- کالیکان، ویلیام (۱۳۸۷)، *مادی‌ها و پارسی‌ها*، ترجمه گودرز اسعد بختیار، تهران، سمیر.
- کامرون، جرج گلن (۱۳۶۵)، *ایران در سینه‌دم تاریخ*، ترجمه حسن انوشه، چ اول، تهران، علمی و فرهنگی.
- گیرشمن، رومن (۱۳۶۸)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، چ اول، تهران، علمی و فرهنگی.
- مایر، والتر (۱۳۸۸)، *متن و ترجمه گزارش لشکرکشی سارگن به اورارتو در سال ۷۱۴ پ.م*، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران، گنجینه هنر.
- مرعشی، میر سید ظهیرالدین (۱۳۴۵)، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، موسسه مطبوعاتی شرق.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترنج، چ اول، تهران، دنیای کتاب.
- ملازاده، کاظم (۱۳۸۸)، «پادشاهی مانا؛ نگاهی به ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی مانا بر پایه آگاهی‌های باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی»، *باستان‌پژوهی*، دوره جدید، سال چهارم، شماره ۷، ۴۵-۵۳.
- ملازاده، کاظم (۱۳۹۱ الف)، «پارشوا، پارسوا، پارسواش، پارسوماش و ارتباط آن با پارسی‌ها و مهاجرت آنان به داخل سرزمین ایران»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، دوره ۴، شماره ۲، شماره پیاپی ۶، ۱۰۷-۱۲۳.
- ملازاده، کاظم (۱۳۹۱ ب)، «مطالعه در خصوص تاریخچه، جابایی و ساختار هگمتانه مادی»، *مطالعات شهر ایرانی-اسلامی*، شماره ۶، ۵-۱۶.
- ملازاده، کاظم (۱۳۹۳) *باستان‌شناسی ماد*، تهران، سمت.
- ملازاده، کاظم و معصومه طاهری دهکردی (۱۳۹۲)، «مطالعه جغرافیای تاریخی ماد، پیش از تشکیل پادشاهی و گسترش آن (۶۷۲-۸۳۵ ق.م)»، *تاریخ اسلام و ایران*، سال بیست و سوم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۱۰، زمستان ۹۲، ۱۴۳-۱۶۶.
- موسوی ساروی، سیدرحیم (۱۳۸۹)، «تبرستان به روایت بندهشن، در تبرستان‌نامه»، *مجموعه مقالات تاریخ و باستان‌شناسی*، دفتر نخست، به کوشش سید رحیم موسوی، تهران، مهرنوش.

مهجوری، اسماعیل (۱۳۸۱)، *تاریخ مازندران، ج اول، تهران، توس*.
 مینوی خرد: مؤلف ناشناس (۱۳۹۱)، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، چ پنجم، تهران، توس.
 نصری، رضا و مهرداد ملک‌زاده (۱۳۹۱)، «دوره ماد در گونسپان پاتیة ملایر»، *باستان‌پژوهی*، دوره جدید، سال پنجم، شماره ۱۰-۱۱، ۱۰۶-۱۰۹.

نامه تنسر (۱۳۱۱)، *نامه تنسر هیریدان هیرید اردشیر پاپکان به جُسَنَف، شاه و شاهزاده پدشخوارگر (فدشوارگر)*، ترجمه از پهلوی به عربی به قلم ابن مقفع، ترجمه از عربی به فارسی به قلم ابن اسفندیار، به سعی و تحقیق مجتبی مینوی، تهران، مطبعة مجلس.

A'lam, Hušang. 1992. "The old Persian word Patišhuvariš and its later development", *Tahqiqat-I Islami*, vol. 7, no. 1: 195-224.

Billerbeck, A., 1898. *Das Sandchak Suleimania und dessen persische Nachbarlandschaften zur babylonischen und assyrischen zeit*. Leipzig.

Brown, S.C., 1979. *Kinship to kingship, archaeological and historical studies in Neo-Assyrian Zagros*, PhD Thesis, Department of Anthropology, University of Toronto.

Brown, S.C., 1986. "Media and secondary state formation in the Neo-Assyrian Zagros: an anthropological approach to an Assyriological problem", *JCS* 38: 107-119.

Brown, S.C., 1988. "The Medikos Logos of Herodotus and the evolution of Median state", *Achaemenid History III*, Leiden: 71-86.

Curtis, J., 1984. *Nush-i Jan III: The Small Finds*, London.

Curtis, J., 2005. "The Material culture of Tepe Nush-i Jan and the end of the Iron Age III Period in Western Iran", *Iranica Antiqua*, vol. XL: 233-248.

Eilers, W., 1954. "Der Name Demawend", *Ar.Or* 22: 267-374.

Genito, B., 1986. "The Medes: a reassessment of the archaeological evidence", *East and West* 36: 11-81.

Gopnik, H. and Rothman, M.S., 2011. *On the high road, the history of Godin Tepe, Iran*, Royal Ontario Museum.

Grantovsky, E.A., 1970. *Rannya Istoriya Iranskikh Plemen Peredney Azii*, Moscow.

Grantovsky, E.A., 1983. "Baktriya I Assiriya", in *Baktriya-Tokharstan na drevnem i serdnevekovom Vostoke*, Moscow.

Hansman, J.H., 1990. "Caspian gates", *Encyclopedia Iranica*, E. Yarshater (ed.): 61-62.

Henning, W.B., 1954. "Notes on the great inscription of Šapur I", in *Jackson memorial volume*, Bombay: 40-54.

Hertzfeld, E., 1968. *The Persian Empire*, Wiesbaden.

Howell, R., 1979. "Survey of the Malayer Plain", *Iran XVII*: 156-157.

Kent, R. G., 1953, *Old Persian, Grammar Text Lexicon*, (second revised ed.), American Oriental Society, New Haven, Connecticut.

König, F.W., 1938. "Bikni", *Reallexicon der Assyriologie II*, Berlin und Leipzig: 28-29.

Levine, L.D., 1972. *Two Neo-Assyrian Stelae from Iran*, Royal Ontario Museum, Art and Archaeology Occasional paper, 23, Toronto.

Levine, L.D., 1974. "Geographical studies in the Neo-Assyrian Zagros II", *Iran XII*: 99-124.

Medvedskaya, I.N., 1992. "The question of the identification of 8th-7th century Median sites and the formation of the Iranian architectural tradition", *AMI* 25: 73-80.

Medvedskaya, I.N., 1995. "Byvali li Assiriicy v Ekbatana?", *VDI* 1995/2: 147-155.

Medvedskaya, I.N., 1997. "The localization of Hubuškia", in: S. Parpola and R.M. Whiting (eds.), *Assyria 1995*, Helsinki: 197-206.

Medvedskaya, I.N., 1999. "Media and its neighbors I: The localization of Ellipi", *Iranica Antiqua XXXIV*: 53-70.

Medvedskaya, I.N., 2002. "Were the Assyrians at Ecbatana", *Journal of Kurdish Studies* 16: 45-57.

- Muscarella, O.W., 1987. "Median Art and Medizing Scholarship", *JNES* 46: 109-126.
- Muscarella, O.W., 1994. "Miscellaneous Median matters", *Achaemenid History VIII*, Leiden: 57-64.
- Olmstead, A.T., 1923. *History of Assyria*, The University of Chicago press.
- Parpola, S., & Porter, M., 2001. *The Helsinki Atlas of the Ancient Near East in the Neo-Assyrian Period*, The Casco Bay Assyriological Institute, The Neo-Assyrian Text Corpus Project.
- Ptolemy, Claudius. 1932., *Geography*, edited and English Translation by Edward L. Stevensen, New York.
- Radner, K., 2003. "A Median sanctuary at Bīt-Ištar", in: G. Lanfranchi et al. (eds.), *continuity of empire (?), Assyria, Media, Persia*, Padova: 119-130.
- , 2013. "Assyria and the Medes", in: D. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*: 442-454.
- Reade, J.E., 1978. "Kassites and Iranians in Iran", *Iran XVI*: 137-143.
- , 1995. "Iran in Neo-Assyrian period", in: Liverani (ed.), *Neo-Assyrian geography*: 31-42.
- Starr, I., 1990. *Queries to the Sungod*, State Archive of Assyria 4 (SAA 4), Helsinki.
- Strabo, 1961. *The Geography of Strabo*, English Trans. by Horace Leonard Jones, Vol. 5, No.4 (reprinted), The Loeb Classical Library, London, Cambridge, Massachusetts.
- Streck, M., 1898-1899-1900. "Das Gebiet der heutigen landschaften Armenien, Kurdistan und Westpersien nach den babylonisch-assyrischen Keilinschriften", *ZA XIII* (1898): 57- 100, *ZA XIV* (1899): 103-72, *ZA XV* (1900): 257-382.
- Stronach, D., and Roaf, M., 2007. *NUSH-I JAN I, The Major Buildings of the Median Settlement*, The British Institute of Persian Studies, London.
- Winckler, H., 1889. *Die Keilschrifttexte Sargons nach den Papierabklatschen und Originalen neu herausgegeben*, 1-2, Leipzig.
- Young, T.C., 1967. "The Iranian migration into the Zagros", *Iran V*: 11-34.
- Young, T.C., 1988. "The early history of the Medes and The Persians to the death of Cambyses", in: Boardman et al. (eds.), *Cambridge Ancient History, vol. 4*, Cambridge: 1-23.
- Zadok, R., 2000. "On the extent of Sargon II's Campaign in Media", *NABU* 2000/5: 9.
- Zadok, R. 2001, "The ethno-linguistic characters of northwestern Iran and Kurdistan in The Neo-Assyrian Period", *Iran XXXX*: 89-151.

منابع اختصاری

- ARAB II:** Luckenbill, D.D., 1927. *Ancient records of Assyria and Babylonia, vol. 2*, The University of Chicago Press, Chicago, Illinois.
- RIMA 3:** Grayson, A.K. 1996. *Assyrian Rulers of the Early First Millennium B.C. II, (858-745 B.C)*, The royal inscription of Mesopotamia, Assyrian Period 3, Toronto, London.
- RINAP 1:** Tadmor, H & Yamada, S., 2011. *The royal inscriptions of Tiglath-Pileser III (744-727 BC), and Shalmaneser V (726-722 BC), King of Assyria*, The royal inscriptions of Neo-Assyrian period, vol. 1, Winona Lake, Indiana, Eisenbrauns.
- RINAP 3/1:** Grayson, A.K., and Novotny, J., 2012. *The royal inscription of Sennacherib, king of Assyria (404-681 BC) Part 1*, the royal inscriptions of Neo-Assyrian period, vol. 3/1, Winona Lake, Indiana, Eisenbrauns.
- RINAP 4:** Leichty, E., 2011. *The royal inscriptions of Esarhaddon, King of Assyria (680-669 BC)*, the royal inscriptions of Neo-Assyrian period, vol. 4, Winona Lake, Indiana, Eisenbrauns.